

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۰۹ فبروری ۲۰۱۲

کرزی ذلیل تر از ببرک ویا دهن کجی امریکا به وی

درست ۱۰ سال قبل از امروز یعنی به دنبال آن که امپریالیزم جنایت گستر امریکا و شرکاء حملات خونبار و ویرانگر شان را بر افغانستان از هفتم اکتوبر ۲۰۰۱ آغاز نمودند، و چنان با شدت و حدت عریبه می کشیدند و رجز می خواندند که به گفته شاعر:

نطع برافکند و بر او ریگ ریخت دیوز دیوانگی اش می گریخت

یعنی در شرایطی که عده ای به فکر و خیال خدمت به امریکا از سر و جان گذشته که ناموس شان را هم پیشکش می نمودند و برخی دیگر از ترس همان عریبه کشی ها و رجز خوانی ها روز را شب می دیدند و با دوری جستن از این قلم به فکر تضمین آزادی خود بودند و اگر بدبینانه تلقی نگردد، آنهایی که شهامت داشتند تا علیه تجاوز عریان و گستاخانه امپریالیزم امریکا و شرکاء موضع بگیرند از تعداد انگشتان بیشتر نبودند، این قلم با همکاری بی شائبه و رفیقانه نویسنده و شاعر مبارز رفیق ارجمند آقای "توخی" امکان آن را یافتم تا با رفقای "حزب کمونیست مائویست ایران" معروف به "سربداران" آشنا شده و با فراهم ساختن زمینه، دو صحبت پالتابی داشته باشم.

صحبت را زیر نام "کاوشگر" آغاز نموده و موضوع بحث یک مقایسه همه جانبه بین اداره "کرزی" و "ببرک" بود. هر صحبت که بین سه الی ۴ ساعت وقت را گرفت، در خطوط کلی آن شامل دو بخش می شد، یکی بحث در مورد "وجوه مشابه و مغایر اداره مستعمراتی کرزی با اداره ببرک" و دیگری چگونگی مبارزه علیه حالت مستعمراتی افغانستان و وظایف روشنفکران در قبال اوضاع به وجود آمده.

هرچند آن بحث ها نه تنها در آن زمان از اهمیت برخوردار بود بلکه از آن جایی تا کنون در آن زمینه با چنان عمق و تفصیلی نوشته ای به نظرم نخورده، اکنون نیز می تواند با اهمیت باشد، مگر به علت آن که اولاً کست های آن صحبتها در نزد نیست و در ثانی وقت آن را هم ندارم تا کست ها را بر روی کاغذ بیاورم، به امید آن که روزی

خودم و یا کس دیگری آن کار را انجام داده بتواند، می پردازم به بحث دیگری که جای آن در صحبت های پالتاک خالی اند.

مقایسه بین دو اداره مستعمراتی، با آن که تا حد زیادی تمام ابعاد مربوط به آن را احتوا می نمود، مگر اکنون وقتی آن صحبت ها را به خاطر می آورم در یک مورد کمبود خاص خود را داشت. کمبودی که در آن زمان نمی توانست مطرح گردد، زیرا تا آن روز تفاوت اداره ها تبارز عملی نیافته بود تا بتوان به ارتباط آن چیزی نوشت. مسأله مورد نظر اعتبار اداره دست نشاندۀ نزد بادر و ارزش سردهسته غلامان در نزد ارباب بود.

دلیل آن که در چنان شرایط امکان مقایسه وجود نداشت کاملاً واضح است، چه با آن که بسته و گریخته از برخورد های روسها اعم از افراد نظامی و ملکی و سیاسی و استخباراتی، با شخص بیرک و اداره مستعمراتی آن زمان اطلاعاتی وجود داشت که می شد در همان مورد احکامی صادر کرد، عکس آن چون تا آن زمان کرزی و بوش روز های شاد ماه عسل عقد جنایتبار شان راسپری می نمودند و تا آن وقت نمی توانستند عمق مناسبات شان را به نمایش بگذارند، در نتیجه امکان مقایسه نمی توانست مطرح باشد. مگر اینک بعد از ده سال، و به دنبال آن که بوش تیغ سرجلادی خلقها را به "اوباما" سپرد، این روابط آن قدر آشکار شده است که می توان باز هم همان عنوان "وجه مشابه و مغایر" را به کار گرفت.

تا جایی که به مشابهت ها بر می گردد، این مشابهت ها را می توان در نخستین سالهای قلاده آویزی هر دو نفر بیشتر مشخص نمود. زیرا:

- به همان سانی که روسها کوشش می نمودند تا از انسان حقیر و شرف باخته ای به مانند بیرک را که نه تنها از کمترین اعتمادی در بین مردم برخوردار نبود بلکه از لحاظ شخصیتی هم فردی بود نفرت انگیز و جاسوس دربار، در مطبوعات وابسته به خود یک شخصیت تاریخی ساخته و به جهانیان تقدیم دارد، مطبوعات غرب هم تا آن جایی که در توان شان می گنجید تلاش به خرچ دادن تا از یک نیمه انسان یعنی کرزی که یک شبه از لحاظ سیاسی تولد شده بود، چنان شخصیتی را عرضه دارند، تو گوئی چیزی بیشتر از "کار دستی کاخ سفید" است.

- همان طور که روسها می کوشیدند، تا به هر پیشنهاد بیرک حتا پیشنهاد های احماقانه اش با دیده اغماض نظر افکنند و در ظاهر امر حرمت و احترامش را به همگان حتا سردمداران کرملن و جنرالان ارتش سرخ از اوجب واجبات به شمار بیاورند، غرب هم کوشش نمود تا جایی که برایش مقدور است، دم راه کرزی میهن فروش، فرش قرمز پهن نموده حتا افراد مجلس سنا را نیز وادار سازد تا به احترامش از جا برخیزند.

- همچنانی که روسها می کوشیدند تا با دعوت بیرک به تمام مراسم با اهمیت حزبی و دولتی کشور خودشان و سایر کشور های اقمار شان، به تبلیغ شخصیت آن بی شخصیت پردازند، امریکائی ها هم در این زمینه هیچ کوتاهی نکرده در کجا بود که از کرزی "قهرمان مبارزه به خاطر دموکراسی و حقوق زن" نساختند و به کدام شیپوری در این مسیرت ننواختند.

- اگر به گفته جنرال "ماریوف" مسؤولیت کنترول ۲۴ ساعته بیرک را افسر "ک. ج. ب." به نام "رفیق O" به عهده داشت، "سی. آی. ای" در آن زمینه دست و دل بازتر از روسها برخورد نموده در کنار تمام گارد حفاظت کرزی و افرادی از قماش خلیل زاد و یا جلالی و احمدی یعنی آن عده از افراد "سی. آی. ای" که تبار افغانی داشتند، ده ها جاسوس چشم سبز و مو طلائی خود را نیز مقرر نمودند، تا کمترین حرکت کرزی را از نظر دور ندارند. خدا می داند که پروسه شکل گیری "میرویس جان" را در کجا ها به حیث فلمی از چگونگی سکس در افغانستان به نمایش گذاشته و چه تعداد روان شناس از آن طریق خواسته اند با روان پریشی کرزی بیشتر آشنا شوند؟!

و اما بعد از سپری شدن ماه عسل کرزی به خصوص بعد از آن که رقبای بوش از "جان کری" تا "اوباما" خواستند تا به خاطر خورد ساختن هرچه بیشتر بوش، "کاردستی وی" یعنی کرزی را زیر ضربت قرار دهند، بر این یتیم بچه سیاسی که گویند خود، خودش را "بی پدر" ساخته است، چنان روز گاری را پیاده نمودند، که با سگ ببرک هم چنان برخوردی صورت نگرفته است. چنانچه:

- وقتی سیاست شوروی آنروز اقتضاء نمود تا به جای روباهی محیل یعنی "ببرک" گاوی "داکتر نجیب" تکیه زند و قلاده سرغلامی را به گردن آویزد همه شاهدیم که هرچه در داخل و در پشت در های بسته اتفاق افتاد، افتاد مگر کسی در بیرون چیزی از آن ندانست، مردم وقتی از آن اطلاع یافتند که هوداران ببرک به فکر رویارویی با گاو افتادند و گاو هم به شاخ زنی شروع نمود، مگر با آنهم در تمام آن مدت حتا در زمانی که شوروی مضمحل شد، نه رسانه های روسی و نه هم مقامات آن کمترین بی احترامی نسبت به وی انجام ندادند. در حالی که به حساب کرزی قضیه از اساس فرق می نماید. از رسانه ها گرفته تا معاون رئیس جمهور امریکا و در نهایت شخص اوباما به سگ بیشتر احترام قایل اند، تا کرزی. گذشته از شخص کرزی، به غیر از "میرویس" جان که تا هنوز اسمی از وی در رسانه ها به خاطر خیانت، دزدی، قاچاق و سوء اداره نیامده، دیگر تمام اقاربش از برادر گرفته تا پسران کاکا و خاله، از همه چنان تصویر هائی ارائه گردیده که "آل کاپون" معروف در نزد آنها بره بی آزار نمایان می گردد.

- به اعتراف شخص ستر جنرال "ماریوف" در حالی که فردی در موقعیت وی به خود حق نمی داد نه در ظاهر امر بلکه حتا در تنهائی به ببرک امر ونهی نماید، بیچاره کرزی از آن بخت برخوردار نبوده، هر عسکر امریکائی هرچه دلش بخواهد در حق وی همان می کند. و اگر کدام زمانی طاقت این انسان بی آزر مطلق گردد و ویش و واخی کرده اشکی بریزد، فوراً همان عسکر و یا هم صاحب منصبی از همان محل به وی می گویند "خفه شو" خود را گم نکن.

از تمام اینها ها گذشته یکی دیگر از وجوه اختلاف بین کرزی و ببرک، به ارتباط تحرکاتست که کشور های اشغالگر به خاطر ختم جنگ و پای خود را از غایله به سلامت کشیدن، انجام می دهند.

چه در حالی که روسها صرف نظر از علاقه مندی به ببرک و یا دوری جستن از وی، در تمام ۱۰ سال حضور شان هیچ گاهی به ارتباط افغانستان در عرصه بین المللی چنان عمل نکردند، که گویا وقتی ما باشیم ببرک را صبر است و همیشه کوشیدند تا در روابط بین المللی و مناسبات ملل متحد همیشه افغانستان را کشور مستقل معرفی داشته و چگونگی حل قضایای افغانستان را از صلاحیت آنها معرفی نمایند، امریکائی ها به خصوص در این اواخر با همان بی ادبی که بخشی از کلچر آنها را می سازد و خود از آن به نام "روراست" بودن یاد می کنند، در عمل به تمام جهان جار زدند که کرزی و حکومتش یعنی هیچ. هرچه است خود ما هستیم و کرزی و حکومتی به نام وی وجود ندارد.

هرگاه تا حالا به منظورم پی نبرده باشید، لطف نموده به این قسمت بیشتر توجه نمائید:

وقتی روسها جهت ختم جنگ و برآمدن خود شان از افغانستان به مذاکرات ژنیو آغاز نمودند، در تمام دوران مذاکره با آن که ده ها بار از طرف غرب و پاکستان پافشاری صورت گرفت که یا "مجاهدین" نیز در مذاکرات حصه داده شوند و یا این که دولت کابل نیز از مذاکرات بیرون بماند، روسها زیر بار چنین تقاضا هائی نرفته از اول تا آخر گفتند:

نه تنها برای ما دولت افغانستان نماینده قانونی آن کشور است بلکه ما چیزی را به نام مجاهدین به رسمیت نمی شناسیم تا با آن ها به صحبت بنشینیم. تمام مشکل افغانستان از دخالت های پاکستان است، لذا این دو کشور باید بین

خود به توافق برسند. روسها نقش خود را نیز صرف تا حد حامی آن دولت پائین آورده همیشه از نقش حمایتگرانه خود صحبت می نمودند. روی همین دلیل هم بود که یکی از اساسی ترین مواد قرار ژنیو را "تقارن منفی" تشکیل می داد.

مگر اینک وقتی پای مذاکره با طالب به میان می آید، امریکائی ها نه تنها به کرزی و سایر قلاده دارانی که تبلیغ می نمودند افغانستان مستقلی را بعد از آنهمه خانه خرابی ها بنیان می گذارند، کمترین حرمتی قایل نمی شوند و با صراحت به همه می فهمانند که سرجایشان بنشینند، بلکه به شعبه ای از دفتر تحریرات وزارت خارجه اش یعنی "ملل متحد" و تمام شرکایش حیثیت یک پشقل را قایل نشده، خودش تصمیم می گیرد تا به تنهایی باب مذاکره و صحبت را با طالب باز نماید.

دولت امریکا بدون آن که از طریق رسمی اعلان نماید که قضیه فقط به طالب و واشنگتن مربوط است در عمل به همه می فهماند، که باید خفقان بگیرند و همان را نشخوار نمایند که کاخ سفید استقراغ نموده است. آخر سر هم برای آن که از یار دیرینش در جنایات منطقه، دلجوئی نموده باشد از پاکستان نیز می خواهد تا در جریان مذاکرات قطر قرار بگیرد.

واشنگتن با این عمل به همه می خواهد بگوید:

- دولت افغانستان چیزی نیست به غیر از یک اداره مستعمراتی که خودم آن را به وجود آورده ام، بدون آن که کمترین اختیار به وی داده و از کمترین احترامی نزدم برخوردار باشد، هروقت هم بخواهم با رقبایش آن را تعوض می نمایم.

- در قضایای افغانستان به مانند گذشته، پاکستان حیثیت نماینده امپریالیزم امریکا و نقش قیم را بر اداره های آن دارد، که همه باید به چنین نقشی گردن بگذارند.

- کشور هائی که با طمطراق و زیر عنوان آن که گویا به دستور ملل متحد و به دنبال فیصله شورای امنیت آن نهاد، بر افغانستان لشکر کشی نموده اند، باید بدانند که نه چرکی بود هم پرکی.

- از همه بالاتر تمام آنهایی که به حرف کاخ سفید باور نموده اند از کرزی گرفته تا تمام سایر سگ و سگوران انقیاد طلبش، باید بدانند که مأموریت آنها رو به اتمام بوده تا می توانند هرچه زود تر گورشان را از افغانستان گم نمایند تا باز هم مشکل روز های ویتنام برای ارتش امریکا به وجود نیاید.

- و ---

تا شما چه بگوئید، به نظر من روسها با سگشان بهتر برخورد می نمودند تا امریکائی ها، باید کمیته های حمایت از حیوانات را خبر کرد.

یادداشت:

همین چند لحظه قبل در اخبار خواندم که "فابیو کاپلو" ترنیر تیم ملی فوتبال انگلیس به خاطر آن که فدراسیون فوتبال انگلیس بدون مشوره باوی کاپیتان تیم ملی را برطرف نموده، در حالی از مقام خود استعفاء نموده که سالانه ۸ میلیون دالر معاش داشت و اینک ناگزیر است به خاطر استعفاء حدود ۴ میلیون دالر به فدراسیون فوتبال انگلیس خساره بپردازد.

کاپلو یک انسان سیاسی نبود و نیست، او به طبقه ای تعلق دارد که سایر افراد آن طبقه همه چیز را با پول مقایسه می کنند یعنی اشرافیت مافیائی نوحاسته در سپورت. مگر به عنوان یک انسان به خود و شخصیت خودش احترام

قایل است، لذا نتوانست چنان بی حرمتی را تحمل نماید. او نتوانست باز هم به عنوان مربی مقابل تیم ملی فوتبال قرار گیرد، در حالی که یکی از صلاحیت هایش که انتخاب کاپیتان تیم بود، از وی گرفته شده بود. وقتی به قضایای افغانستان اعم از کرزی و دارودسته اش تا آحاد انقیاد طلبان از چنین منظری نظراندازی صورت گیرد متوجه می شویم که این افراد شخصیت سیاسی و اجتماعی که ندارند هیچ، حتا به عنوان یک انسان غیر سیاسی نیز از شخصیت برخوردار نیستند، تا در مقابل توهین مقاومت نمایند. اینجاست که باز هم جمله داهیانه زنده یاد طغیان را باید آورد: "بهترین جاسوس، بی غیرت ترین و بی ناموس ترین انسان می تواند باشد"، اگر شما هم باور ندارید به سکوت مرگ شبنامه نویس و یارانش نظر اندازید تا باورمند شوید.